

گزارش سمینار نظریه‌های نو

بازخوانی باغ ایرانی

سخنران: مهندس مهدی شیبانی

گزارش: مریم دبیری، پژوهشگر دوره دکتری پژوهشکده هنر معماری و شهرسازی نظر

۱۳۹۳/۱۱/۰۱

بی‌گمان یکی از نیکو ترین جلوه‌های صورت و معنا، برآمده از باورهای ایرانیان، باغ ایرانی است. این همان فراز از تاریخ آفرینش‌های پارسی است که لطیف ترین ترنم طبیعت و عشق به زندگی را در پرتو استعاره‌های ایرانی و اسلامی به قدرتمندانه ترین شکل پدیدار ساخته است. مهندس مهدی شیبانی در نشست با عنوان "بازخوانی باغ ایرانی"، از سلسله سمینارهای "نظریه‌های نو" به خوانش دوباره و روایت جنبه‌های فراموش شده باغ ایرانی پرداختند. این نشست در تاریخ اول بهمن ماه ۱۳۹۳ در محل "مرکز پژوهشی هنر، معماری و شهرسازی نظر" برای پژوهشگران دوره دکتری برگزار شد.

در گوشه ذهن هر ایرانی باغی نهفته است.

آرتور پوپ

تاریخ هنر ما مانند حلقه‌های زنجیری درهم پیوسته و بافته است و هر نسل از نسل‌های پیشین وام می‌گیرد. زمانی شعر مولانا درون مایه شعر اخوان می‌شود که خود فرشته الهام دیگری است. اما مهم تر از همه این وام‌ها وامی است که هنرمندان از طبیعت می‌گیرند. **باغ بهترین تولید ذهن ایرانی است** و جهان شمول بودن آن ۲۵ قرن قدمت دارد. الگوی ساده آن هنوز زنده است و **هدف امروز ما شاید باز یافتن و دوباره یافتن حلقه‌های این زنجیر باشد.**

الگوی باغ ایرانی با تمام مفاهیم خود در هندسه ماندگار می‌شود و در پیشینه خود ذاتی پنهان دارد که محدود به ماده نیست بلکه جلوه‌گاه معنایی والاست. معنایی که حقیقت است. حقیقتی که رنگ تعلق به زمان و مکان نمی‌پذیرد. این الگو کهن می‌شود. و سبب حضور باغ، با تمام احساس آن در هر مقیاسی از کوچک‌ترین حیاط خانه تا بزرگ‌ترین چهار باغ شهری و باغ شهر می‌گردد. این الگو در هر کلبدی توان تجلی می‌یابد و صورتی دیگر را نمایش می‌دهد. از دیگر سو، سایر هنرها را نیز بارور می‌سازد. مانند: طرح باغ فرش که نگاه از آسمان به باغ است و باغ را به درون کاشانه و فضای زیست ایرانی می‌آورد؛ ادبیات و شعر او را پر نغم می‌سازد. نگاره‌هایش را خیال می‌بخشد. و سرانجام به عنوان الگویی قدرتمند سبب پیشرفت و تکامل هریک از هنرها می‌گردد.

کهن الگوی مهر؛ چلیپا به مثابه نورالانوار

در اندیشه ایرانی فلسفه و مذهب همواره دوشادوش یکدیگرند، ایرانیان قبل از اسلام اعتقادات خود را بر پایه‌ی احترام به نور که آن را منشاء الهی می‌دانستند، بنیان نهادند. خورشید، روشنایی بخش، نشانه‌ی حیات و سرچشمه نیروی انسان و کیهان است. در این زمان است که صورت چلیپا به عنوان نمادی از نور و بخشاینده‌ی در زندگی مردم و باورهایشان حضور می‌یابد و رمزی می‌گردد از جاودانگی و خورشید را با چهارعنصر آتش، هوا، آب و خاک، که پدید آورنده نظام جهانند، پیوند می‌دهد. انسان ایرانی هرکجا به پرورش طبیعت می‌پردازد و انتظار ثمر می‌کشد، نخست چلیپا را رسم می‌کند. بنابراین مکانیت باغ با تصویر کلی کیهان، پرونده‌ی انتظام و هماهنگی‌ای گشت که می‌توانست و می‌تواند از راه نور، هندسه، رنگ‌ها، رایحه‌ها، اصوات و ماده به حیطه‌ی حواس درآید و در عین حال در نظام واحد خود نظر عقل را به ذات (نور الانوار) و به ساحت باطنی مستتر در آن معطوف دارد.

هرآن چیزی که در عالم عیان است چو عکسی ز آفتاب آن جهان است

که محسوسات از آن عالم چو سایه است که این طفل است و آن مانند دایه است

پس از آن در اسلام نیز، سهروردی، جلوه وجود مطلق را نورالانوار می‌خواند که آسمان و زمین از آن پرتومی‌گیرند واز عدم به وجود می‌آیند و موجودات به نسبت قرب به روشنایی از وجود بهره‌مند می‌شوند. لذا چنانکه عالم، تجلی نور خداوند است ظهور جهان نیز جز ظهور نور او نیست. از این رو اسلام در تضاد با باغ ایرانی و کالبد آن قرار نمی‌گیرد بلکه در درون آن به کشف و شهود می‌پردازد.

کهن الگو؛ شور عشق

انسان سنتی طالب آن است که تا سرحد توانایی‌اش عشقی را که به آفریدگار خود داشت اظهار کند. کسی که به «طبیعت با نحوه‌ی عملکرد خودش» نزدیک است چاره‌ای جز آن ندارد که در وفور الگوها، طرح‌ها و رنگ‌های مظاهر خلقت مستغرق باشد. آدمی در حد آخرین تجسمات ظاهری خلقت، در حد نقطه‌ای محوری در عالم صور، برآنست تا مبین همان کثرت و همان گزافه‌نمایی باشد. نه از طریق هنری طبیعت‌گرای که از روی طبیعت گرت‌برداری می‌کند بلکه به مدد نمادهایی که از نحوه تجلی طبیعت تقلید می‌کند و سطوح را همان گونه اصیل می‌گرداند که آفرینش به خاک اصالت می‌بخشد.

پدید آورنده‌ی باغ ایرانی هنرمند است و باغ اثر هنری او، هنرمند سرچشمه اثر است و اثر سرچشمه هنرمند. هنرمند باغ‌ساز در مقام سالک، پس از جذب و کشف الهام الهی شور عشق حق در وجودش احیاء می‌شود. لذا اثر او تنها بیانگر محسوس مورد حس ناشدنی نیست، بل بارها مهم‌تر از آن آشکار کننده راز هستی است و این سان باغ، رخدادگی حقیقت است. حقیقتی که صفات خداوندی چون بخشندگی، تعادل، جاودانگی و بی‌نیازی را متجلی می‌سازد.

کهن الگو؛ فارغ از زمان و مکان

در کالبد باغ نظام در تغییر و تکاپوی جهان، با مفهوم بی‌زمانی و بی‌مکانی بیان می‌شود. چهار فصل متفاوت و در هر فصل چهار کرت متفاوت که یکی تو را با بوی سیب به خود می‌خواند و دیگری با رنگ شکوفه‌اش مجذوبت می‌سازد، هم زمان نوای بلبل و موسیقی آب نوازشت می‌کند. این جاست که فاصله میان تو و عامل جذب‌کننده از بین می‌رود. فاصله مفهوم خود را از دست می‌دهد و بی‌مکانی جاری می‌گردد. در زمانی خاص در باغ حضور می‌یابی و زمانی دیگر را به یاد می‌آوری زمستان می‌آید و بهار را در وجود سرو می‌یابی. پاییز می‌آید و خرمالوی شیرین خوش‌رنگ تابستان پر میوه را برایت به ارمغان می‌آورد. پس در باغ بی‌زمانی جاری می‌شود.

باغ برای تجسم عالم مثال انسان را از عالم محسوسات فراتر می‌برد. حواس آدمی را اغنا می‌بخشد تا قوه‌ی خیال، او را به وادی مثال برد. این بازی با احساس و اغنای هر حس تا منتهاست که مفهوم باغ احساس را حقیقت می‌بخشد. چشم عشق در ورای گل‌ها و درختان، در سایه سرو باریک اندام، در سجده خاضعانه بنفشه کوچک، در آب زلال حوض‌ها و در چشمه جوشان، نشانه‌هایی محو از باغ بهشت، با طوبی و کوثر و سلسبیل می‌یابد. بهشتی که خود فقط نمادی حسی از جمال بی‌زوال پروردگار است و بس. هنگامی که باغ این تفکر را از دست می‌دهد از رفتن از ظاهر به سوی باطن باز می‌ماند. در میان پندارها حیران شده فرو می‌پاشد. حکمت خویش را از دست داده و صورتی بی‌معنی می‌گردد.

سیر کمال این الگوی قدرتمند همچنان در شعر و نقاشی و فرش بافی ادامه دارد. گویا تنها در معماری و شهرسازی به فراموشی سپرده شده است. در راستای به کارگیری در طراحی امروز جهت ایجاد فضایی دل‌انگیز برای سکونت انسان، شاید رسالت ما بازخوانی و روایت دوباره این قصه فراموش شده باشد.